

نگاهی به روابط دیپلماتیک صفویان و گورکانیان هند

□ دکتر عباسقلی غفاری فرد

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی

چکیده

پس از تأسیس صفویه در ایران و شکل‌گیری سلسله گورکانیان در هند، با توجه به پیشینه روابط دو سلسله که تا روزگار امیر تیمور گورکان و خواجه علی صفوی قدمت داشت، رابطه‌ای استوار و صمیمانه میان پادشاهان صفوی و امپراتوران گورکانی هند به وجود آمد. اما این رابطه گاهی فراز و فرودهایی می‌یافت که در این میان، قندهار نقش نسبتاً مهمی در این نوسانات ارتباطی پیدا می‌کرد. مقاله حاضر، تحولات روابط دو سلسله را در رابطه با قندهار و در روزگار چند تن از پادشاهان صفوی و امپراتوران گورکانی هند بررسی می‌کند. **کلید واژه‌ها:** قندهار، بابر، شاه اسماعیل، شاهان صفوی، امپراتوران گورکانی هند.

مقدمه

قندهار در ۸۴۶ ه. ق به تصرف سلطان ابوسعید پسر میرزا محمد پسر میرانشاه پسر امیر تیمور درآمد. در ۸۷۳ میرزا سلطان مراد، در ۸۷۴ امیر شیخ حسن تیمور و پس از آن، امیر برلاس از سرداران ابوسعید بر قندهار حکومت کردند و سپس در ۸۷۶ میرزا محمد عموی میرزا خلیل پسر جهانگیر پسر میرزا محمد سلطان پسر میرزا محمد جهانگیر پسر امیر تیمور بر قندهار دست یافت و سرانجام امیر ذوالنون حاکم قندهار شد و او هم حکومت آن شهر را به پسرش شاه بیگ داد. (۱)

در روزگار حکومت شاه بیگ در قندهار، بابر فرمانروای تیموری ماوراءالنهر بود. (۲) در خراسان نیز سلطان حسین میرزا بایقرا (۳) فرمانروایی را در دست داشت. بابر در جنگ با شیبک خان اوزبک، سمرقند را از دست داد (۴) و در کابل مستقر شد تا آن که شاه

اسماعیل در ۹۱۶ ه. ق. اوزبکان را در جنگ مرو شکست داد و به بابر کمک کرد تا دوباره در سمرقند به فرمانروایی پردازد.

سلطان حسین میرزا بایقرا و پسرانش نیز از اوزبکان شکست خوردند و خراسان به دست اوزبکان افتاد (۵) تا این که شاه اسماعیل، خراسان را از اوزبکان پس گرفت و آنها را به آن سوی جیحون راند. بدین ترتیب رابطه میان صفویه و گورکانیان آغاز شد و برای بررسی موضوع مقاله حاضر ناچار باید به عقب برگردیم و سوابق ارتباط دو سلسله را تا روزگار مورد نظر، به اختصار بررسی کنیم.

آغاز روابط صفویه و گورکانیان

روابط صفویه و گورکانیان هند را با روایاتی مجعول تا روزگار امیر تیمور گورکان و خواجه علی صفوی، پسر و جانشین شیخ صدرالدین بسط داده‌اند. بنا به این روایات، زمانی که امیر تیمور برای تصرف خراسان از رود جیحون می‌گذشت، تازیانه اش در آب افتاد و تیمور آن را به فال بد گرفت و خیال بازگشت داشت که ناگاه عارفی روحانی - خواجه علی - در پیش او ظاهر شد و دست فرو برد و تازیانه را از آب بیرون آورد و به امیر تیمور داد. تیمور از این رویداد شگفت زده شد و خواجه علی دیدار بعدی را در دزفول پیش بینی کرد. هنگامی که امیر تیمور به دزفول رفت، خواجه علی بار دیگر بر او ظاهر شد و سه پاره آجر به تیمور زد. تیمور پاره آجر دیگری طلب کرد و خواجه علی پاسخ داد که سه چهارم دنیا را به تیمور داده و او نباید بیشتر طمع بکند!

بار سوم، امیر تیمور، خواجه علی را در اردبیل ملاقات کرد و به خواهش او اسرای رومی - عثمانی - آزاد شدند و در اردبیل ماندند. (۶) بدیهی است که چنین روایتی با واقعیت تاریخی بسیار فاصله دارد. (۷) آن چه این روایت مجعول را اعتبار بخشیده، توسل هر دو سلسله به این روایت در مواقع مقتضی و برای بهره برداری سیاسی از آن بوده است. (۸)

بابر و شاه اسماعیل

ظهیر الدین محمد بابر در ۶ محرم ۸۸۸ در فرغانه به دنیا آمد. او پسر عمر شیخ پسر سلطان ابو سعید بود. بابر بر سر سمرقند چند بار با اوزبکان جنگید و در نهایت شکست خورد و اوزبکان سمرقند را گرفتند. بابر به حصار شادمان گریخت و در آن جا به محاصره اوزبکان درآمد. شیبک خان به او پیشنهاد کرد خواهرش خانزاد خانم را به شیبک خان

بدهد و از محاصره بیرون رود. بابر ناچار پذیرفت و سپس به کابل رفت. پس از آن که شاه اسماعیل در جنگ مرو در ۹۱۶ ه. ق بر اوزبکان پیروز شد، خواهر بابر را به نزد برادرش فرستاد و بابر ضمن سپاس، از شاه اسماعیل برای پس گرفتن سمرقند استمداد کرد. شاه اسماعیل نیرویی به کمک بابر فرستاد و او توانست بار دیگر به سمرقند دست یابد. (۹) اما پس از شکست از اوزبکان در جنگ نخجروان (۱۰) به کابل گریخت و چون از فتح ماوراءالنهر ناامید شده بود، درصدد فتح ممالک هند برآمد و در ۹۳۲ در جنگ بانی پت (واقع در پنجاب شرقی) سلطان ابراهیم را شکست داد و سلسله گورکانیان هند را تأسیس کرد و در ۶ جمادی الاولی ۹۳۷ درگذشت. (۱۱)

شاه تهماسب اول و بابر و همایون پادشاه

شاه اسماعیل در ۹۳۰ ه. ق درگذشت و پسرش شاه تهماسب اول جانشین او شد. بابر تا ۹۳۷ با او هم دوره بود و روابط دو سویه توأم با احترام بود. قندهار در این میان نقشی در روابط آن دو نداشت. پس از درگذشت بابر، همایون جانشین او شد اما ایالات هم مرز کابل و قندهار در دست کامران میرزا برادر ناتنی همایون پادشاه باقی ماند. در ۹۴۱ آغزیوار خان شاملو، للهی سام میرزا برادر شاه تهماسب، پس از برکناری، به قصد تصرف قندهار و استفاده از قلعه نظامی آن، به آن سوی عزیمت کرد. آغزیوار خان در این حرکت موفقیتی به دست نیاورد و جان خود را از دست داد. اگر چه این اقدام آغزیوار خان بدون اجازه شاه تهماسب انجام گرفته بود، اما شاه تهماسب از شکست آغزیوار خان به دست گورکانیان خشنود نشد و آن را توهینی برای خود تلقی کرد. بنابراین به سوی قندهار حرکت کرد و بدون جنگ آن را به تصرف درآورد. خواجه کلان نماینده کامران میرزا در قندهار، کلیدهای قلعه را با احترام به شاه تهماسب تقدیم کرد. کامران میرزا دوباره در ۹۴۴ ه. قندهار را پس گرفت و شاه تهماسب به دلیل درگیری در غرب کشور و گرفتاری با عثمانی‌ها نتوانست به قندهار توجه کند. (۱۲)

پس از آن که همایون پادشاه در ۹۵۱ در کنار رودخانه گنگ از شیرخان افغان شکست خورد، به شاه تهماسب اول پناه آورد. اگرچه همایون پادشاه هدایای بسیار گرانبهایی به شاه تهماسب تقدیم کرد اما شاه تهماسب تمایلی برای کمک به همایون پادشاه از خود نشان نمی‌داد. سرانجام شاه تهماسب پذیرفت که نیرویی در اختیار همایون پادشاه بگذارد به شرط آن که قندهار نیز از جمله مسائل مورد توافق طرفین باشد. همایون شرط شاه

تهماسب را پذیرفت و پس از آن که در ۷ محرم ۹۵۲ قندهار را تصرف کرد، آن را در اختیار قزلباش‌ها گذاشت. (۱۳)

از سوی شاه تهماسب، بوداق خان به حکومت قندهار تعیین شد. ظاهراً او با مردم قندهار بدرفتاری می‌کرد و همایون پادشاه برای آن که شاه تهماسب نرنجد و خدشه‌ای بر روابط دو طرف وارد نیاید، با آن موقعیت کنار می‌آمد. شاهزاده مراد میرزا پسر کوچک شاه تهماسب که نامزد حکومت قندهار بود، درگذشت و گورکانیان از این موقعیت سود جسته بار دیگر قندهار را تصرف کردند و بیرام خان از طرف همایون به حکومت قندهار منصوب شد و در توجیه این اقدام به شاه تهماسب نوشت که بوداق خان برخلاف رفتار شاه تهماسب رفتار می‌کرد، به همین دلیل همایون، بوداق خان را از آن جا دور کرده و قلعه را به دست بیرام خان سپرده است، اما قلعه همچنان در تابعیت شاه تهماسب باقی است و اگر نماینده‌ای قابل اطمینان از طرف شاه تهماسب برسد، قندهار به او تسلیم خواهد شد. چون باز پس‌گیری قندهار هزینه زیادی را می‌طلبید، شاه تهماسب آن موقعیت را پذیرفت و بیرون رفتن قندهار از دست شاه تهماسب به روابط دوستانه طرفین خدشه‌ای وارد نساخت. (۱۴)

پس از درگذشت شاه تهماسب (۱۵ صفر ۹۸۴) شاه اسماعیل دوم جانشین او شد. شاه اسماعیل دوم در حکومت کوتاه مدت خود، (۱۵) روابط دوستانه اش را با گورکانیان حفظ کرد و از سوی پادشاه سفیری برای شادباش به حضور او باریافت. (۱۶) در ۹۸۵ هـ. ق سلطان محمد خدابنده به سلطنت رسید و تا ۹۹۶ که شاه عباس اول بر تخت سلطنت نشست، فرمانروایی صفویه در دست سلطان محمد خدابنده بود و در این مدت قندهار نقشی در روابط دیپلماتیک دو طرف نداشت. قندهار همچنان در تصرف صفویه باقی مانده بود.

شاه عباس اول و اکبر شاه گورکانی

شاه عباس اول که در اوایل سلطنت از سوی اوزبکان تحت فشار قرار داشت نامه‌ای به اکبر شاه نوشت و از او خواست که در برابر اوزبکان از شاه عباس حمایت کند. (۱۷) اکبر شاه به این درخواست پاسخ مناسبی نداد. در این هنگام دو تن از شاهزادگان تیموری (۱۸) که بر قندهار و ولایات کنار هیرمند حکومت داشتند، چون خود را از دفع اوزبکان عاجز می‌دیدند و امیدی به رسیدن نیروی کمکی نداشتند، به اکبر شاه پناهنده شدند. بدین

ترتیب قندهار از سال ۱۰۰۰ ه. ق بار دیگر به تصرف گورکانیان هند درآمد. شاه عباس به دلیل احترامی که برای اکبر شاه قائل بود، در روزگار او برای تصرف قندهار اقدامی به عمل نیاورد. (۱۹)

شاه عباس اول و نور الدین جهانگیر (سلیم شاه)

جهانگیر پیش از نشستن بر تخت سلطنت روابط دوستانه‌ای با شاه عباس اول داشت. اما در اوایل سلطنت جهانگیر، شاه عباس علی‌رغم این دوستی، در صدد حمله به قندهار برآمد و یک بار دیگر قندهار عاملی برای برخورد صفویه و گورکانیان تبدیل شد. (۲۰) شاه عباس که تا هنگام درگذشت اکبر شاه، درباره قندهار سکوت کرده بود، با جلوس جهانگیر بر تخت سلطنت با ارسال نامه و پیغام به استرداد قندهار اظهار علاقه کرد اما چون نتیجه‌ای نگرفت در صدد برآمد به زور متوسل شود. (۲۱) درگذشت اکبر شاه فرصت مناسبی برای این هدف شاه عباس فراهم ساخته بود. در شوال ۱۰۱۴ سلطان خسرو پسر بزرگ جهانگیر شورش به راه انداخت و کارگزاران صفوی را برای تصرف قندهار بیشتر تشویق کرد. حاکم هرات، فرماندهان سیستان، فراه و دیگر نواحی همجوار، حمله‌ای را سازمان دادند. جهانگیر با شنیدن خبر حمله، واکنش سریعی نشان داد و دو نیروی کمکی بزرگ به قندهار فرستاد. نیروهای صفوی در برابر این اقدام عقب نشینی کردند و شاه عباس ضمن ابراز ناخرسندی از فرماندهان خود به آن‌ها دستور بازگشت داد و چنین وانمود که حمله به قندهار بدون آگاهی او صورت گرفته است. پس از آن میان طرفین سفارت‌های متعددی رفت و آمد کردند که بیشتر آن‌ها از سوی شاه عباس صورت می‌گرفت. یکی از این سفارت‌ها را خان عالم به عهده داشت که فوق العاده مورد توجه شاه عباس بود تا آن جا که به وی لقب جان عالم اعطاء کرد. با این همه، شاه عباس از قصد خود مبنی بر استرداد قندهار صرف نظر نکرده بود.

به هر حال، جهانگیر درباره نیت شاه عباس در رابطه با قندهار با مشاورین خود به مشورت پرداخت و ظاهراً خود او با اعلام این که تسلیم قندهار نشانه ضعف است، از پذیرش درخواست شاه عباس، امتناع کرد.

شاه عباس برای عملی کردن تصمیم خود در ربیع الثانی ۱۰۳۱ از اصفهان به سوی خراسان حرکت کرد. در این هنگام جهانگیر در رابطه با جانشینی پسرش شاه جهان، مشکلاتی پیدا کرده بود و به همین دلیل نتوانست در برابر اقدام شاه عباس واکنش قاطعی از

خود نشان دهد. نیروهای صفوی در شعبان ۱۰۳۱ بر قندهار و قلعه آن دست یافتند. جهانگیر برای باز پس گیری قندهار تلاش هایی به عمل آورد که هیچ یک از این کوشش‌ها به ثمر نرسید و چون شاه جهان جوی حاکی از شورش ایجاد کرده بود و این وضعیت تا ۱۰۳۵ همچنان ادامه داشت، صفویه موفق شد قندهار را تحت حاکمیت خود نگاه دارد. (۲۲)

شاه عباس که مایل بود روابط دوستانه خود را با جهانگیر حفظ کند، درصدد برآمد از خشم او بکاهد. بنابراین پس از تصرف قندهار سفرایی به هند فرستاد تا از جهانگیر دلجویی کند. اسکندر بیگ منشی با شیوه خاص تاریخ نگاری خود، در این باره می‌نویسد:

« القصة حضرت اعلی ... به رسم سیر و شکار سواحل رود هیرمند و ارغنداب عزیمت آن دیار فرموده از فراه منشور عاطفت به عبدالعز خان حاکمان قندهار... ارسال فرمودند و پیغام دادند که چون سفر خیر اثر خراسان بنا بر مصالح ملکی اتفاق افتاد از فراه متوجه سیر و شکار آن حدودیم، طریق آن که توجه موبک همایون را به آن طرفها محض سیر و شکار تصور نموده از روی یکدلی و یگانگی به استقبال آمده سعادت رکاب بوسی دریابند که چند روزی که درین حدود به نشاط شکار پردازیم ایشان نیز در رکاب اشرف بوده از جانب برادر کامکار میهمان پذیر بوده لوازم میزبانی به ظهور آورند و خاطر مطمئن و آسوده دارند که سوای اعزاز و احترام نسبت به ملازمان حضرت پادشاه والا جاه برادر به جان و دل برابر امری محظور خاطر صفا آئین نیست و غرض اصلی از این نهضت به نوعی که به خان عالم گفته بودیم آن است که بر عالمیان به تخصیص معاندان اوزبکیه قرب جوار طرفین ظاهر گردد که مملکت ما و شما یکی است و در میانه جدایی نیست و حمل بر نوع دیگر نکنند...» (۲۳)

به هر حال شاه عباس قندهار را تصرف کرد و جهانگیر نامه‌ای حاکی از اعتراض و در عین حال ملایمت آمیز برای شاه عباس فرستاد که نتیجه‌ای از آن حاصل نشد و همان طور که گفته شد شاه عباس با فرستادن سفرا از جهانگیر دلجویی کرد.

شاه صفی و شاه جهان

در اواخر عمر شاه عباس اول، شاه جهان بر تخت سلطنت گورکانی تکیه زد. او از همان آغاز تصمیم داشت قندهار را از صفویه باز پس بگیرد و در انتظار لحظه‌ای مناسب بود. او در ۱۰۴۱ شیر خان افغان از اهالی فوشنج را که قبلاً خراجگزار ایران بود ولی بعداً در نتیجه شورش به هند گریخته بود با خوشرویی پذیرفت و این عمل از دیدگاه ایرانیان

اقدامی خصمانه تلقی می‌شد. شاه جهان در پی این اقدام در ربیع الثانی ۱۰۴۸، قندهار را باز پس گرفت و پس از آن نامه‌ای به شاه صفی فرستاد و اظهار کرد که امیدوار است این اقدام خدشه‌ای به دوستی میان دو طرف وارد نیاورد و حتی پیشنهاد کرد که هر ساله معادل درآمد مبلغ قندهار را به ایران بپردازد. شاه صفی که در آن ایام درگیر عثمانی‌ها بود عملاً نتوانست اقدامی به عمل آورد. پس از صلح با عثمانی‌ها، شاه صفی درصدد باز پس گیری قندهار برآمد اما در ۱۲ صفر ۱۰۵۲ درگذشت و اقدام او در این باره ناتمام ماند. (۲۴)

شاه عباس دوم و گورکانیان

پس از تصرف قندهار از سوی شاه جهان، روابط سیاسی میان صفویه و گورکانیان هند قطع شد. این اقدام بر ایرانی‌ها گران می‌آمد و عزت نفس آن‌ها را سخت جریحه دار کرده بود. شاه عباس دوم هنگام جلوس بر تخت سلطنت (۱۰۵۲ ه. ق) بیش از ده سال نداشت و عملاً نمی‌توانست نسبت به استرداد قندهار اقدامی به عمل بیاورد. او در سال ششم سلطنت تصمیم گرفت قندهار را باز پس بگیرد. در ۱۶ ربیع الاول ۱۰۵۸ اصفهان را ترک کرد و پس از رسیدن به بسطام نامه‌ای به دربار شاه جهان فرستاد و استرداد قندهار را خواستار شد. اما نتیجه‌ای از این اقدام نگرفت.

شاه جهان در رمضان ۱۰۵۸ نیروی کمکی به قندهار فرستاد و خود نیز عازم کابل شد. چون زمستان فرا رسید و احتمال حمله شاه عباس دوم در سرمای زمستان نمی‌رفت، عزیمت شاه جهان به تعویق افتاد. اما شاه عباس دوم بدون توجه به سرمای زمستان در دیحجه ۱۰۵۸ به قندهار رسید. حاکم قندهار با آن که هنوز آذوقه کافی و هفت هزار سرباز در اختیار داشت، پس از دو ماه محاصره، قلعه قندهار را به قزلباش‌ها تسلیم کرد (صفر ۱۰۵۹). پس از آن شاه عباس دوم از قندهار نامه‌ای به شاه جهان فرستاد و اظهار امیدواری کرد که این رویداد خدشه‌ای بر روابط دوستانه دو طرف وارد نیاورد و به طرز جالبی به همان عذرخواهی زمان شاه عباس اول متوسل شد به این معنی که اعلام داشت می‌خواسته از قندهار دیدار دوستانه‌ای به عمل آورد اما حاکم شهر از روی بی‌وفایی مانع ورود او به شهر شده و شاه ناچار شده که او را تنبیه کند.

گورکانی‌ها تلاش کردند قندهار را باز پس بگیرند اما موفق نشدند و تا ده سال روابط دو طرف قطع بود. روابط خصمانه همچنان ادامه یافت و تا آن جا پیش رفت که شاه عباس دوم نامه‌ی توهین آمیزی به اورنگ زیب فرستاد و لقب "عالمگیر" او را به باد

استهزاء گرفت و اعلام داشت که اورنگ زیب صرفاً بر ضد پدرش شوریده و تنها بر او غلبه کرده است و شفاهاً پیغام جنگ طلبانه‌ای به اورنگ زیب فرستاد. اما شاه عباس دوم در ۱۰۷۷ هـ. ق درگذشت و اضطرابی که از پیغام جنگ طلبانه او در هند به وجود آمده بود تسکین یافت. (۲۵)

در پی درگذشت اورنگ زیب روابط صفویه و گورکانیان هند متشنج شد و اهمیت خود را از دست داد. ایرانیان در قندهار در نتیجه تاخت و تاز بلوچ‌ها دچار شکست شدند. دولت صفویه با احساس نیاز به وجود حکومتی قوی در قندهار، گرگین خان، شاهزاده مسیحی گرجی را به آن جا فرستاد اما گرگین خان با رفتار نسنجیده و ستمگرانه، طوایف افغانی را به شورش وادار کرد و در نهایت قندهار به دست افغانه افتاد. (۲۶)

نتیجه گیری

قندهار در سده‌های ۱۰ و ۱۱ هجری نقش مهمی در نظام دفاعی و راه‌های تجاری ایران و هند ایفاء می‌کرد. قندهار بر سر راه‌های تجاری ایران و هند واقع بود و زمین‌های حاصلخیز و آب فراوان داشت. صفویه و گورکانیان با توجه به عوامل یاد شده، علاقه زیادی به تصرف قندهار داشتند. در طول حکومت صفویه، قندهار پانزده بار محاصره شد و دوازده بار دست به دست گشت. (۲۷) صفویه و گورکانیان حتی پیش از تأسیس دو سلسله روابط دوستانه و دیرپایی داشتند تا آن جا که صفویه گاهی با توسل به روایت مجعول ملاقات‌های میان امیر تیمور و خواجه علی، خود را "تاجبخش" معرفی می‌کردند به این معنی که خواجه علی تاج سلطنت را به امیر تیمور بخشیده بود. البته تهدیدهای اوزبکان نیز که در همسایگی ایران و هند، قدرت بزرگی به حساب می‌آمدند، در تداوم روابط دوستانه نقش مهمی داشت. اما آن چه که این روابط دوستانه را خدشه دار می‌کرد، مجادله بر سر قندهار بود. در طول نزدیک به دو سده، موضوع قندهار طرفین را با مشکلاتی روبرو ساخت و هر یک از طرفین که قندهار را تصرف می‌کردند، بی‌درنگ نامه سفیر به دربار طرف دیگر می‌فرستادند و به نوعی عمل خود را توجیه می‌کردند و تقاضا می‌کردند که تصرف قندهار، روابط دوستانه دو طرف را تیره نسازد. به هر حال مقدر بود که پس از آن دوره طولانی، قندهار سرنوشت دیگری پیدا کند؛ یعنی سرانجام به دست گروه سومی بیفتد که نه صفوی بودند نه گورکانی، بلکه افغانه‌ای بودند که بر ضد صفویه شوریدند و آن سلسله را ساقط کردند.

پی نوشت

۱. تقوی، قاضی احمد، تاریخ الفی، به کشش سیدعلی آل داود، تهران، کلبه، ۱۳۷۸، صص ۴-۹۷، ۱۴۰، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۲۷.
۲. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به حبیب السیر، صص ۴-۹۷، ۲۲۷.
۳. سلطان حسین پسر منصور پسر بایقرا پسر حسن پسر عمر شیخ پسر امیر تیمور. (تحفه سامی، ص ۱۱)
۴. مؤلف ناشناس، جهانگشای خاقان، مقدمه و پیوست‌ها از الله دتا مظطر، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۴۰۶ق، ۱۳۶۴ش، ص ۳۲۶.
۵. این جنگ در روز پنجشنبه ۷ محرم ۹۱۲ روی داد. نگاه کنید به حبیب السیر، ج ۴، ص ۳۷۴؛ جهانگشای خاقان ۳۴۰، خواندمیر، ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۷۰ش، ص ۱۲۹.
۶. شیخ حسین پسر ابدال و پیرزاده زاهدی، سلسله النسب صفویه، برلین، چاپخانه ایرانشهر، ۱۳۴۴ق، صص ۴۵، ۴۸.
۷. درباره‌ی نقد این دیدارها نگاه کنید به مقاله «خواجه علی و امیر تیمور گورکان»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی وزارت امور خارجه، شماره ۳۴، بهار ۱۳۸۷.
۸. تاریخ روابط ایران و هند، ترجمه محمد باقر آرام، عباسقلی غفاری فرد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳ش، صص ۲۸۵-۲۷۸.
۹. خواندمیر، حبیب السیر، به کوشش دبیرسیاقی، تهران، خیام، ۱۳۸۰ش، صص ۲۲۷، ۲۷۶؛ جهانگشای خاقان، ص ۳۲۳؛ راقم، مسیرسید شریف، تاریخ راقم، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۱۲۲، برگ ۸۹؛ جنابدی، میردا بیگ ابن الحسن الحسینی، روضه الصفویه، نسخه عکسی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۲-۱۲۱۸، برگ ۹۶؛ قاضی شرف‌الدین الحسین الحسینی القمی، خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹، صص ۱۱۴، ۱۱۵.
۱۰. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به روابط صفویه و اوزبکان، صص ۴۶-۱۳۹.
۱۱. شیخ ابوالفضل مبارک، اکبر نامه، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ش، ص ۱۸۴.

۱۲. تاریخ روابط ایران و هند، صص ۴۸ - ۵۲.
۱۳. اکبر نامه، صص ۳۰۰ - ۳۳۲؛ حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، ج ۲، به اهتمام عبدالحسین نوائی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۳۹۸؛ ایران و جهان، ج ۱، ص ۱۹۱.
۱۴. تاریخ روابط ایران و هند، صص ۷۴ - ۸۳.
۱۵. از صفر ۹۸۴ تا رمضان ۹۸۵.
۱۶. والتر هینتس، شاه اسماعیل دوم صفوی، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ش، صص ۹۴ - ۹۸.
۱۷. نگاه کنید به زندگانی عباس اول، نصرالله فلسفی، مجلد ۵ و ۴، صص ۱۳۸۱ - ۱۶۱۷.
۱۸. منظور تیموریان خراسان و بازماندگان سلطان حسین میرزا بایقرا می باشد.
۱۹. نصرالله فلسفی، زندگی شاه عباس، صص ۲۷۹ - ۲۸۳؛ اسکندر بیگ منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۳، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۷ش، صص ۱۶۰۵ - ۱۶۱۷.
۲۰. تاریخ روابط ایران و هند، ص ۱۱۳.
۲۱. عبدالحسین نوائی و عباسقلی غفاری فرد، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، تهران، سمت، ۱۳۸۶ش، ص ۲۰۵.
۲۲. تاریخ روابط ایران و هند، صص ۳۴، ۱۲۸.
۲۳. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۶۰۹.
۲۴. عبدالحسین نوائی، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره ی صفویه، تهران، سمت، ۱۳۷۷ش، صص ۶۲، ۶۳.
۲۵. ولی قلی بن داوود قلی شاملو، قصص الخاقانی، ج ۱، به تصحیح سیدحسن سادات ناصری، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ش، صص ۳۰۶ - ۳۱۳، ۳۲۹ - ۵۱۴؛ روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره ی صفویه، صص ۴۴ - ۷۱.
۲۶. تاریخ روابط ایران و هند، صص ۲۰۷ - ۲۰۸.
۲۷. همان کتاب، ۳۸.